

هو العليم

# حقیقت معنای انتظار فرج

شرح دعای ابوحمزہ ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۲ - مجلس چهارم

بیانات

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی  
قدس الله سره



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

وَ أَعْلَمُ أَنَّكَ لِلرَّاجِي بِمَوْضِعِ إِجَابَةٍ وَ لِلْمَلْهُوفِينَ بِمَرَصِدِ إِغَاثِهِ<sup>۱</sup>.

به تحقیق من به این مطلب رسیده‌ام که امیدواران را تو، در جایگاه اجابت قرار دادی و کسانی که یأس بر آن‌ها عارض شده است و طلب رسیدن به مطلوب در آن‌ها به سستی و خاموشی، دیگر گراییده، تو به فریاد آن‌ها خواهی رسید.

نسبت به مسئله رجاء در شب‌های گذشته مطالبی خدمت رفقا عرض شد که حقیقت رجاء با طلب و پیگیری، این، ملازمت دارد کسی که رجاء دارد و پیگیری امر و مسئله را نمی‌کند رجاء ندارد، دروغ می‌گوید. کسی که امید دارد که به سفر زیارتی مشرف بشود بلند می‌شود بدنبال تهیه مقدماتش می‌رود اگر در منزل بنشیند و بگوید که ان شاء الله خداوند هرچه قسمت کرد خب خداوند قسمت کرده است دیگر بلند شو بیا بیرون نه! باز هرچه خداوند قسمت کرد! این رجاء ندارد اما برای بدست آوردن دو هزار تومان پول نمی‌نشیند در خانه بگوید خداوند هرچه قسمت کرد، بلند می‌شود می‌آید بیرون، دو روز بنشیند که جیش خالی شد دیگر روز سوم با غرّ و عرض کنم حضورتان که خدا نصیب کسی نکند بله سر و صدای مخدرّات و مکرمات مجبور است چهار نعله از خانه بزند بیرون، ای داد، ای هوار، نان نداریم، ای هوار گوشت نداریم ای هوار پول نداریم، آخه به تو هم مرد می‌گویند؟ آخه به تو هم نمی‌دانم....؟ چرا زن گرفتی؟ از این چیزهایی که خب کم و بیش برای ما نقل می‌شود ان شاء الله که این‌ها همه شوخی است، جدّی نیست، خب حالا باز هم بنشیند در منزل بگوید می‌نشینیم ان شاء الله خدا می‌رساند، نه نمی‌شود اینجا، اینجا مجبورش می‌کنند بیاید بیرون، به هر کیفیتی بیاید بیرون و اجبار بالأخره انسان را از چیز بیرون می‌آورد، نمی‌شود.

یک قضیه الآن یادم آمد نمی دانم این‌ها را برای رفقا گفته‌ام یا نگفتم؟ در نجف که مرحوم آقا بودند یک وضعیت خاصی داشتند، مقررری ایشان خب طبعاً از آن‌ها که در نجف بودند ایشان شهریه نمی گرفتند، حتی یک قران نگرفتند و در یک نواری که ایشان صحبت کردند ایشان در آنجا فرموده‌اند که ما با آن وضعیتی که داشتیم و معروف شده بودیم به عرفان و ذکر و امثال و ذلک، قطعاً اگر از آقایان شهریه می گرفتیم شهریه‌ی ما را قطع می کردند عین صحبت ایشان الآن موجود است یعنی به جرم متابعت عرفان و به جرم به خود مشغول بودن، این جرم است دیگر، اگر شب تا صبح به هر و کر و غیبت و تهمت گذشته بشود این مطالب را ما یک مقدارش را آوردیم نمی شود نیارود بله مرحوم آقا خیلی آن زمان سکوت می کردند این مسئله‌ای نیست اگر چند ماه به تهمت بگذرد به غیبت بگذرد به نَمّامی بگذرد به سخن چینی بگذرد به عمل خلاف شرع بگذرد هیچ اشکالی ندارد، سهم امام علیه‌السّلام از شیر مادر حلال‌تر، ولی اگر بخواهد یک شخصی به خودش مشغول باشد به کار خودش به ذکر خودش به فکر خودش به مراقبه‌ی خودش با هر کسی ننشیند با هر کسی صحبت نکند به کار خودش مشغول باشد اوقات خودش را به بطالت نگذراند، این شخص صوفی است، این شخص درویش است و مهدور الدّم و باید شهریه‌اش را قطع کرد و او را بیرون کرد و حوزه را از وجود هم‌چنین شخصی پاک کرد، این را که خدمتتان عرض می‌کنم مسائلی است که تعجب نکنید اتفاق افتاده است، الحمدلله.

بالآخره امیرالمؤمنین هم هست، یکی، دو روزی صبر می‌کند، وقتی که دیگر تحملش تمام بشود با همان شمشیری که عمرو بن عبدود را با همان شمشیر دو نصف کرد، و با همان شمشیری که مرحب خیبری را انداخت با همان شمشیر می‌زند حوزه نجف را زیر و رو می‌کند دیاری را دیگر باقی نمی‌گذارد، تا کی؟ تا اینکه دو مرتبه خودش از همان شاگردانی که خودش می‌خواهد بیاورد، از همان افرادی که مورد رضای خودش هستند بیاورد و از همان فضلا و از همان شاگردانی که بیایند و امیرالمؤمنین را ترویج کنند نه هوای نفس را، امیرالمؤمنین را بیایند برای مردم شرح بدهند به اندازه‌ی سعه‌شان به اندازه‌ی فهمشان، کی می‌تواند علی علیه‌السّلام را توضیح بدهد؟ کی می‌تواند امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را بیاید شرح بدهد؟ غیر از حسرت و غیر از خسران چیزی برای انسان باقی نمی‌ماند دیگر، همین‌طوری حسرت بر انسان بماند که مگر امکان دارد؟ مگر امکان دارد؟

چندی پیش یک بنده خدایی آمده بود از بعضی از ناراحتی‌های عائلی خودش گلایه می‌کرد و .... که دیگر خلاصه جان ما به لب رسیده است و تحمل ما دیگر تمام شده. در بین صحبت‌هایی که برایش داشتم من این مطلب را به ایشان گفتم، گفتم: ببین آقا جان به هر اندازه که پول بدهی آش می‌گیری، شما اگر توقع داشته باشی که کنار نهر آب بنشینی، روی تخت روان و ملائکه مقررّب، غلمان و حورالعین شما را باد بزنند و بعد هم هر از چند دقیقه‌ای یک سینی از شربت خوش گوار خدمتتان تقدیم بشود و به انواع فواکه شما را پذیرایی کنند

و در ضمن یک نماز شبی هم بخوانید و به حساب خودتان یک یا الله و یا هو و ذکر یونسیه و ... هم بگویید و برسید نه! این‌ها کفایت نمی‌کند، گفتم: امیرالمؤمنینی ما شنیدیم اما اینکه این امیرالمؤمنین چی شد که علی شد؟ خب این را نشنیدیم یا شنیدیم توجه نکردیم، گفتم: امیرالمؤمنین می‌دانید چرا علی شد؟

نمی‌خواهم بگویم آن نمازها و آن ضجّه‌ها و آن گریه‌های در نخلستانش که ابودرداء می‌گوید آدمم و دیدم که صدایی می‌آید در نخلستان نصف شب، حرکت کردم آدمم بیرون و همین‌طور رفتم تا دیدم وقتی که رفتم، دیدم که علی است که دارد نماز می‌خواند با خدا دارد مناجات می‌کند و همین‌طوری با خدا راز و نیاز می‌کند یک مرتبه دیدم صیحه‌ای زد و افتاد و دیگر از حال رفت، رفتم دیدم بدن همین‌طور سرد مثل چوب خشک همین‌طوری تکان نمی‌خورد، آدمم، طلوع فجر بود دیگر، دم خانه‌ی حضرت که در زدم که حضرت زهرا آمد بیرون و به فاطمه گفتم که چرا نشستی که این‌طور شد قضیه، گفت این کار هر شبش است به امشب مربوط نیست<sup>۱</sup> این‌ها نمی‌خواهم بگویم که این‌ها برای امیرالمؤمنین مفید نبوده.

این‌ها به جای خودش محفوظ اما آنکه علی را علی کرد صرفاً و تنها این نمازها نبود، آنکه علی را علی کرد این بود که بنشیند و ببیند زنش را جلوی چشمش دارند تکه تکه می‌کنند و دستور به شمشیر نداشته باشد دستور به سکوت داشته باشد، این علی را علی می‌کند همان علی که گردن خالد بن ولید را با دو انگشت نه بیشتر، فقط با همین دو انگشت به اصطلاح بگیرد و او را به حال خفگی بیندازد در مسجد مدینه، این دو تا آمدند دم در و منزل را آتش زدند، این‌ها چه جایی داشتند؟ چه ارزشی داشتند؟ چه چیزی داشتند؟ بنشیند و ساکت و هیچی نگوید، اینکه هیچ، بعد هم بیایند طناب بیندازند گردن خودش و خودش را بکشند، اصلاً شما می‌توانید باور کنید؟<sup>۲</sup>

اصلاً شما می‌توانید باور کنید یک چنین مسئله‌ای را، که بیایند ...؟ و این هم همین‌طوری نگاه می‌کند. ۱. یک کاری بکن، نه نمی‌شود ولی به جای خودش، به جای خودش، در آنجایی که باید خب آنجا مسئله فرق می‌کند وقتی حضرت زهرا از دنیا می‌رود این عمر یک دفعه رگ تدینش و این قرابتش به رسول خدا گل می‌کند یادشان می‌آید، این با رسول خدا قرابت دارد این پدر زن رسول خداست و ... می‌گویند فاطمه چه شد؟ فاطمه را دفنش کردیم تمام شد. چه؟ بی‌خود کردید دفنش کردید بنده باید بیایم بهش نماز بخوانم، تو زدی کشتیش حالا می‌گویی بیایم نماز بخوانم؟ توی یک قبر ساختگی که درست کرده بودند در قبرستان بقیع، آمده اینجا، به افراد می‌گوید که این قبر را بیایید بشکافید در بیاورید، جنازه را بیاورید خلیفه‌ی مسلمین می‌خواهد نماز بخواند! بی‌خود دفن شده این حرف‌ها نیست، دختر رسول خدا دفن شده ما نماز نخوانیم؟ امیرالمؤمنین آمد آنجا ایستاد

<sup>۱</sup> الأملی (للصدوق)، ص ۷۹-۷۶.

<sup>۲</sup> اثبات الوصیة، ص ۱۴۶.

شمشیرش را هم آورد صاف گذاشت روی زمین گفت هر که می‌تواند بیاید این را در بیاورد، چند نفر آمدند؟ همه رفتند عقب<sup>۱</sup> چرا همان دم در نیامد این کار را بکند؟ گفت هر که می‌تواند بیاید این قبر را بشکافد. یا وقتی که می‌خواستند بیایند از او بیعت بگیرند چرا آن موقع شمشیرش را نیاورد بگذارد دم در مسجد مدینه، بگوید حالا هر که می‌تواند یک نفر بیاید در این مسجد، هر که می‌تواند بیاید دیگر.

می‌توانست نه اینکه نمی‌توانست می‌توانست اما نکرد، این علی را علی کرده است ما یک میلیاردمش یک میلیاردمش نصیب ما برسد به دیگر عرش و فلک و ملک را همه را می‌خواهیم دیگر بهم بریزیم، ما چه کردیم؟ چه کاری از ما ساخته شد؟ چه چیزی از ما درآمد؟ حالا بعد چیزهای بقیه‌اش و مسائل بقیه‌اش و کارهای بقیه‌اش، مطالبی که اصلاً برای افراد قابل فهم نیست و باور نمی‌کنند یعنی از شدت تعجب و از شدت ناباوری اصلاً مسأله‌ی واقعی تاریخی را رد می‌کنند! اصلاً مسائل را رد می‌کنند. آمد پیش امیرالمؤمنین، عمر چند سالش بود؟ ۶۰ سال سنش بود دیگر، یک مرد شصت ساله آن هم با این وضع با این اوضاع، آمده پیش امیرالمؤمنین که یا علی دخترت را کثوم به من باید بدهی، یک مرد شصت ساله با ریش سفید حالا به سایر مسائلش کار نداریم باید این دخترت را بدهی به من چه؟ دختری را که مادرش را همین شخص کشته! اصلاً می‌شود یک هم‌چنین چیزی را باور کرد؟ حضرت فرمودند: آخه اینکه نمی‌شود که من بیایم این را بردارم بیایم بدهم اصلاً، اصلاً قبول نمی‌کند. می‌گوید من این حرف‌ها سرم نمی‌شود باید این دختر را راضی کنی، حضرت می‌گویند اگر راضی نشد چه حالا؟ می‌گوید بشود یا نشود اگر می‌دهی، می‌دهی و الا به جرم دزدی اعلام می‌کنم فردا بیایند دستت را ببرند.<sup>۲</sup>

حالا امیرالمؤمنین، دوباره اینجا چیست؟ یک قضیه دیگر پیش می‌آید، امیرالمؤمنین دوباره اینجا می‌تواند فردا وقتی که اعلام می‌کند این شمشیر را در بیاورد بیاره دوباره بگذارد زمین حالا هر که می‌آید بیاید دستم را برد می‌تواند یا نمی‌تواند؟ آن وقت ببینیم کدام می‌تواند بیاید فرض بکنید که به امیرالمؤمنین فقط چپ نگاه بکند حالا جلوتر نه! بلند می‌شوند می‌روند از دور نگاه می‌کنند یک کیلومتری با دوربین، نمی‌آیند جلوتر که یک وقت .... اما این امیرالمؤمنین اینجا باید چه؟ باز ساکت بنشیند. اصلاً این قضیه این قدر عجیب است و این قدر قضیه وقیح است و این قدر این مسئله شرم‌آور است که الآن افراد قبول نمی‌توانند بکنند می‌گویند آقا این قضیه دروغ است این قضیه تاریخی است خیلی‌ها که نتوانند رد کنند من شنیده‌ام می‌گویند امیرالمؤمنین یک جنیه‌ای را به صورت دخترش در آورد آن را تزویج کرد، جن جنیه، جنیه را در آورد تزویج کرد. جنیه را در بیاورد تزویج بکند خب هنر نیست، اینکه نشد که، این هنر نیست یک جنیه را بیاورد به ازدواجش در آورد

<sup>۱</sup> پیدا نشد

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۵، ص ۳۴۷؛ مرآة العقول، ج ۲۰، ص ۴۲.



بخورم رویتان شود امام زمان را بیاورید نه اینکه تلویزیون آنجا روشن و صدای موسیقی همه جا را گرفته، آن وقت حضرت را هم دعوت می‌کنیم بفرمایید با همین موسیقی بنشینید چای بخورید، امام زمان هم صد سال پایش را در یک هم‌چنین خانه‌ای نخواهد گذاشت، نه اینکه بلند بشود بیاید توی منزل ببیند بساط شطرنج پهن است و نشستن دارند قمار بازی می‌فرمایند امام زمان چی؟ می‌گوید بنده هم می‌آیم می‌شوم نفر سوم، درست است؟ الحمدلله، همه چیز دیگر درست شد. کاری کنیم که اگر آمد گفتش که می‌خواهم بیایم، دلم خواسته است بیایم امروز منزل شما، دلم خواسته است این طور نیست؟ حال شما چطور است؟ می‌خواهد بیاید یک سری بزند این‌ها، چه درسی می‌خوانید؟ با چه کسی بحث می‌کنید؟ کی می‌خواهید؟ کی پا می‌شوید؟ چی می‌خورید؟ بالأخره حالا یک وقت می‌بینی امام زمان خواست دیگر، کاریش نمی‌شود کرد دیگر، ما وضعیتمان به نحوی باشد که سرمان را نتوانیم بیندازیم پایین، بفرمایید منزل خودتان است، تشریف بیاورید منزل را مبارک کنید بفرمایید.

یک چیزی یادم آمد الآن یک مسئله‌ای، فراموش نکنم این قضیه‌ای را که می‌خواستم بگویم گاهی اوقات یادم می‌رود مسئله‌ای یک جایی. مرحوم آقا می‌فرمودند که در نجف این آقا شیخ عباس قوچانی تعریف می‌کرد استادشان می‌گفت یک روز گرمای نجف بود، خیلی نجف داغ بود این مرحوم قاضی در منزلشان بود و مرحوم قاضی هم خیلی نسبت به گرما حساس بود و همه‌اش با یک لباس خیلی نازک می‌آمد بیرون خیلی گرما اذیتش می‌کرد خیلی گرمایی بود بعد همین که نشسته بود ساعت یک بعد از ظهر یک مرتبه دید در منزلش را می‌زنند رفت در را باز کرد بنده خدا پیرمرد دید (که این آقای حاج رجب علی بود) حاج رجب علی خیاط که راجع به او هم کتاب هم نوشتند و آدم خوبی بود اهل ذکر بود اهل مراقبه بود، ولی اهل عرفان نبود، دید به عجله آمده، آقا بفرمایید بفرمایید، گفت چیه؟ چه خبر شده آقا؟ آقای حاج رجب علی پیش مرحوم قاضی هم گاهی اوقات می‌آمد، آقا الآن من در حرم بودم امیرالمؤمنین شما را دعوت کردند که بیایید آنجا، شما را کار دارند در حرم، من الآن آمدم. مرحوم قاضی گفت آخه توی این گرما کسی بلند می‌شود.....؟ تو برو به امیرالمؤمنین بگو آنجا خیلی گرم است شما تشریف بیاورید اینجا، ما اینجا سرداب داریم ما اینجا جای خنک داریم ما اینجا آب خوردن داریم برو بگو امیرالمؤمنین بیاید، این همین طور ایستاده بود بیهوش برده بود چه دارد می‌گوید؟ این چه دارد می‌گوید؟ گفت: د می‌گویم برو بگو دیگر، مگر پیغام نیاوردی؟ پیغام من را هم برو برسان بگو یا علی اینجا خنک‌تر از آنجاست! خلاصه رفت بنده خدا.

این انتظار فرج به چه می‌گویند؟ انتظار فرج می‌دانید به چه می‌گویند؟ انتظار فرج این است که ما تصور کنیم امام زمان علیه‌السلام در هر قدمی که داریم برمی‌داریم بغل ما دارد با ما راه می‌آید الآن بغل من کیست؟ جناب آقای طرف راست بنده نشسته‌اند و جناب آقای در طرف چپ ما قرار دارند، در مقابلمان هم خب رفقا

دوستان همه هستند.

انتظار فرج این است که بنده الآن که دارم با شما صحبت می‌کنم بدانم این حرفی را که می‌زنم با حضور امام زمان، در کنار خودم دارم این حرف را به شما می‌زنم این می‌شود انتظار فرج، نه اینکه وقتی امام زمان نیست هرچه از تو دهانم درمی‌آید بگویم اما همین که امام زمان آمد دو زانو بگیرم بنشینم و نحوه‌ی خطابم [عوض شود.]، یک روز خدمت مرحوم آقا بودیم خب ما بی‌تریبیم دیگر، بی‌تریب بودیم و بی‌چیز، خب هر کسی خدا از او یک توقّعی دارد خلاصه ان‌شاءالله خدا ما را هم می‌بخشد زیر کرسی نشسته بودیم خدمت مرحوم آقا، صحبت از ظهور و این‌ها شد، مرحوم آقا رو کردند به من فرمودند: اگر امام زمان بیاید تو با آن حضرت چگونه عمل می‌کنی؟ گفتم: همین طوری که الآن با شما دارم عمل می‌کنم، همین جوری که نشستیم آنجا هم همین جوری می‌نشیم، همین جوری، ما بی‌تریبیم دیگر، آقا خندیدند قش قش خندیدند، هیچ اصلاً جوابمان را ندادند، نمی‌دانم تأیید کردند، نکردند؟ چه کار کردند؟ خب حالا به نظر ما این طور می‌رسید، الآن هم این طور می‌رسد، خب ما که بی‌ادبیم و متجاسر هستیم و فلان و هر کسی خب باید رعایت مطلب را بکند. آن شیعه امام زمان آن شیعه ایست که برای او رفتن به رختخواب و بلند شدن برای نماز، رفتن سر درس و رفتن به دفتر رفتن به حجره و رفتن به بازار و رفتن به خیابان برای او تفاوتی نکند این است مسئله.

اگر امام زمان الآن در منزل شما، می‌گوید می‌خواهم بیایم آقا در منزل شما، اصلاً بنده [از] زن و بچه‌ام یک ماه مرخصی گرفتم دلم می‌خواهد بیایم توی خانه شما، می‌گویید خب بفرمایید، حضرت می‌گوید کجا برویم؟ بفرمایید این اطاق هست این هم مسائل و خب تشریف داشته باشید اینجا منزل [ما]. آیا با وجود اینکه ما امام زمان را می‌بینیم در منزل خود و در کنار خود [، آیا] پیچ رادیو را باز می‌کنیم صدای دلنگ و دولنگ موسیقی را باز می‌کنیم؟ واقعاً این کار را می‌کنیم یا نه؟ می‌گوییم دیگر نمی‌کنیم دیگر، نمی‌کنیم. یا اینکه فرض بکنید که بلند می‌شویم در منزل، در غیر متعارف داد و بیداد و فریاد و به مسائل خلاف و این‌ها می‌پردازیم؟ خدای نکرده داد بی‌خود می‌زنیم؟ خدای نکرده بی‌خود تعدّی می‌کنیم؟ این کار را می‌کنیم؟ این کار را انجام نمی‌دهیم یا اینکه فرض بکنید که برای نماز می‌گذاریم خب حالا هنوز یک چند دقیقه‌ای به طلوع آفتاب باقی مانده و فلان و این حرف‌ها یا اینکه نه امام زمان توی این اطاق است دارد می‌بیند زود بلند شویم هان؟ می‌گوییم دیگر نمی‌گوییم امام زمان نمی‌بیند، ان‌شاءالله نمی‌بینید، نه دیگر این مقدار را قبول داریم این مقدار سر امام زمان احترام می‌گذاریم که بگوییم بالأخره یک دیوار فقط فاصله است یک دیوار با ما فاصله دارد.

جهل و نادانی ما این است که ما امام زمانی را قبول داریم که آن امام زمان در صورتی برای ما احترام دارد که حتماً باید تو منزل ما باشد این جهل ماست نادانی ما این است که ما این امام زمانی را قبول داریم که حتماً باید در کنار ما باشد و بتوانیم از او حساب ببریم. این امام زمان هم امام زمان نیست این امام زمان قلبی است

امام زمان واقعی از خود من که دارم صحبت می‌کنم به خود من نزدیکتر است نه اینکه در کنار من است آن امام زمان امام زمان است. نه فقط امام زمان در کنار باشد امام زمان از خود ما به ما نزدیکتر است و حیثیت وجودی ما در گرو حیثیت وجودی اوست. این امام، خب این انتظار فرج به این معنایی که امشب من عرض کردم آیا افضل اعمال نیست؟ به این معنا! کسی که انتظار فرج را داشته باشد یعنی چه؟ یعنی انتظار داشته باشد امام زمان وقتی که ظهور کرد آن را قبولش کند، نه اینکه بگوید خیلی خب حالا برو یک کناری فعلاً بایست تا بعد به پرونده‌ات رسیدگی کنیم. حالا شما جلوی افراد باش امام زمان هر کسی را که نمی‌کشد یک عده که مخالف و معاند و فلان هستند می‌کشد ولی بقیه را رها می‌کند بقیه را به حال خود می‌گذارد اما آن افرادی را که قبول می‌کند، آن افرادی را که می‌پذیرد و به آن افرادی که مسئولیت می‌دهد آن‌ها چه کسانی هستند؟ آن‌ها افرادی هستند که انتظار فرج را دارند.

انتظار فرج چیست؟ همین مراقبه‌ای که عرفا می‌گویند این مراقبه یعنی انتظار فرج، همین مراقبه. صبح که انسان بلند می‌شود باید با خدا مشارطه داشته باشد که خدایا در امروز کردار زشت و گفتار زشت و پندار زشت از من سر نزنند، کردار و گفتار و پنداری برخلاف رضای تو خطور نکند. این می‌شود مشارطه، در طول روز بر این مشارطه‌ای که در ابتدا می‌کند مراقبه داشته باشد خب یک شرطی را اول با خدا گذاشت، خدایا یک شرطی را با تو گذاشتیم خب پس چه؟ رهایش کنیم؟ نه دیگر، این شرطی را که حالا ما گذاشتیم این شرط را هم پیگیری کنیم اگر پیگیری آن شرط را نکردیم معلوم است مشارطه‌مان هم خراب بوده، مشارطه‌مان بیست درصدی بوده بیست و پنج درصد بوده سی و چهار درصد بوده، بسته به اینکه چقدر در آن نیت مشارطه ما ابتداءً مایه گذاشتیم چون هرچه نیت محکم‌تر باشد آن عمل بعد و آن افعالی که بر آن متعاقب است هم تصحیح می‌شود دیگر، بهتر می‌شود محکم‌تر می‌شود متانتش بیشتر و استقامتش بیشتر می‌شود این مشارطه به دنبالش چه دارد؟ مراقبه را دارد.

هر کاری که می‌خواهیم انجام بدهیم ما با خدا این شرط را کردیم حالا این حرف را بزنم یا نزنم؟ این کار را انجام بدهم یا ندهم؟ این عمل را الآن انجام بدهم یا انجام ندهم؟ این کار را کردم خب حالا این یکی را ولش کن، این یکی عیبی ندارد حالا دفعه بعد،! نشد که، همان جا اگر خدا بیاید بگوید مگر به من نگفتی؟ کی گفتم؟ صبح به من گفتم، همان صبح به من گفتم نمی‌کنم، مگر خودت نگفتی؟ و این مسئله ایست که بسیار مسأله‌ی مهم است این یک مسأله‌ی تمرین نفسانی است تمرین حفظ موقعیت و حفظ شخصیت و حفظ آن تعهد و تخیل است که انسان بیاید و آن واقعیت‌هایی را که با آن واقعیت‌ها در عالم ظاهر ممکن است مواجه بشود آن واقعیت‌ها را در وجودش متحقق فرض کند و خود را در آن موقعیت‌ها در عالم نفس قرار بدهد بعد از یک مدتی دیگر خودش را در آن واقعیت احساس می‌کند این مسئله مسأله‌ی تمرین نفسانی واقعیت‌هایی است

که انسان آن واقعیت‌ها را در ذهن خودش اول می‌پذیرد مبانی را در ذهن خودش می‌پذیرد آن وقت دیگر در این صورت کم‌کم کم‌کم آن جریانات و پدیده‌ها و حوادث خارج که باید بیاید و روی انسان یک به یک اثر مثبت بگذارد و حال انسان را از تعلقات به نفس و تعلقات به ماده بیرون بیاورد و جنبه تجرد و جنبه توحید را در انسان آن‌ها قوی کند بدون آن واقعیت‌ها انسان به این نتیجه‌ای می‌رسد بدون آن واقعیت‌هایی که بخواهد در آن قرار بگیرد.

این را می‌گویند: «تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة»<sup>۱</sup> يك ساعت نشستن و فکر کردن از هفتاد سال عبادت بنده می‌گویم هفتاد هزار سال، حضرت که فرمود هفتاد سال شاید بخاطر اینکه اگر بگویند هفتاد هزار سال تعجب نکنند بالاتر است چرا؟ چون عبادت يك عمل است و عمل در صورتی که با آن پدیده‌ی نفسانی و با آن تفکر صحیح عقلانی توأم نباشد اصلاً خودش تبدیل به يك عادت نامناسب و حجاب نامناسب بقول معروف تبدیل به يك پروسه‌ی زشت خواهد شد یعنی همین عمل کم‌کم در وجود انسان می‌آید و تبدیل به يك عادت می‌شود لذا هرچه بگذرد هی نفس در این عمل عادتش بیشتر می‌شود و ای کاش زودتر قطع بشود، هرچه بیشتر نماز بخواند هی دورتر می‌شود هرچه بیشتر روزه بگیرد دورتر می‌شود، هرچه بیشتر اطاعت بکند دورتر می‌شود چرا؟ چون این عمل با آن تفکر و جایگاه صحیح قرار نمی‌گیرد که ببرد، قطع کند، تعلقات را قطع کند يك عملی است که نفس این عمل را برای خودش پذیرفته، قبول کرده اینجاست که مربیان اخلاق و مهدّیین نفوس برای رفع این مسئله گاهی از اوقات شاگردان خودشان را به خلاف آن روش و سیره‌ی متعارف و متداوله امر می‌کنند.

شاگرد می‌خواهد نماز شب بخواند می‌گویند نخوان، یک دفعه بهم می‌ریزد وضعش، می‌گویند نمی‌خواهد بخوانی، آقا نماز شب! این همه تأکید دارد این همه چیز دارد، دارد برای شما ندارد، شما نخوان این چه می‌شود؟ این شب اول نمی‌خواند ای داد بی‌داد عجب کاری کردیم توفیقی از ما سلب شد چرا این جور شد؟ می‌آید می‌رود پیش ... آقا ما کاری انجام دادیم شما این توفیق را از ما گرفتی؟ توفیق را گرفتی؟ حالا ما باشیم می‌گوییم آقا اضافه کنید طولش بدهید. شب دوم، نمی‌شود همه بلند می‌شوند نماز شب می‌خوانند می‌بیند رفقاییش این‌ها همه بلند شدند چه حالی دارند چه توجهی دارند چه چیز دارند این هم باید بنشینند نگاه کند ای داد بیداد خلاصه تا به یک مرتبه‌ای که ... عرض کردم خدمتان یک وقتی، و ما نظائر این مسائل خیلی می‌دیدیم خیلی می‌دیدیم، یک بنده خدایی ذکرش تمام می‌شد می‌گفتش که از مرحوم آقا برای ما ذکر مجدد

---

<sup>۱</sup> أوصاف الأشراف، ص ۴۷.

بگیرید ما موفق نمی‌شدیم البته خب پیش نمی‌آمد شرائط، اصلاً انگار کلّ زندگی این بهم می‌ریخت که حالا یک شب ذکر نگفته، آقا ما دیشب ذکر نگفتیم گفتم نگفتی نگفتی بهتر، حالا تو .... مگر می‌شود آقا؟ حالا شده. گفت آقا با ما شوخی می‌کنید؟ خب

حالا شوخی جدی بالآخره، حالا، شوخی جدی می‌کنیم، حتماً که نباید ..... روز دوم روز سوم روز چهارم دیگر چه؟ می‌رسد به بن بست، خب حالا البته بعضی‌ها ممکن است این مسئله را تحمل کنند توجه کنند چه کنند و از این مطلب عبور بکنند بعضی‌ها یک مرتبه می‌زنند و همه چیز را ... و بعد چیز می‌کنند علی کل حال.

این روش و این طریق، طریقی است که نفس را در تعلق به متعلقات، هرچه می‌خواهد باشد حتی عبادات، قطع می‌کند، عبادت را باید برای او بجا آورد نه برای خواست و برای دل خوشی نفس، آن عبادتی که برای دل خوشی نفس است آن عبادت فایده‌ای ندارد انسان می‌بیند هفتاد سال سنش است بلند می‌شود نماز شب می‌خواند دو ساعت هم نماز شبش را طول می‌دهد ولی نگاه به صورتش می‌کند می‌بینی این صورت ظلمانی است چرا این نماز شب نتوانسته است این را عوض کند؟ چرا؟ چون همین بلند شدن در نصف شب و نماز خواندن برای این مسئله ایست و این بخاطر این مسئله این عمل را انجام می‌دهد برای این مسئله انجام می‌دهد. اگر همان موقع نماز شب، به او بگویند آقا به جای این خواندن نماز شب شما بیا این نامه را ببر به فلان شخص بده می‌گویند آقا بگذار فردا صبح می‌روم می‌دهم. اتفاق افتاده این مطالب ها.

می‌گویند به جای اینکه نماز شب بخوانی الآن برو این نامه را بده. نه آقا اجازه بدهید نماز شب را می‌خوانیم این عمل را انجام می‌دهیم آن وقت بعد مثلاً صبح هم وقت داریم برویم بدهیم، در حالی که خود آن شخصی که می‌گوید این نامه را بده خودش اصلاً دلش می‌خواهد فردا صبح این نامه بدستش برسد آخه نصف شب که بلند نمی‌شود برود نامه را فرض کنید که در منزل یکی دیگر بدهد ولی این می‌خواهد این را از این حال در بیاورد، نامه فردا صبح به دستش می‌رسد ولی این باید الآن از این حال در بیاید، می‌گویند نه! چرا؟ آن وقت بلند می‌شویم چه کار می‌کنیم؟ شروع می‌کنیم حيله تراشیدن، نامه را می‌گیریم می‌آییم تو، خب إن شاء الله، الان قدری سر درد می‌کند، شاید هوا هم یک خورده سرد است، شاید مناسب نباشد فلان و فردا حالا اول وقت می‌رویم حالا بله یک نماز شبی بخوانیم یا مثلاً چه بکنیم و شروع می‌کنیم این طرف کردن و آن طرف کردن بله منظور ایشان قطعاً این نبایست باشد باید بالآخره ... الآن بابا خوابند در خانه‌ی مردم را زدن اشکال دارد شرعاً، شبهه دارد مسئله، شروع می‌کند نفس می‌آید چه کار می‌کند؟ شروع می‌کند، شروع می‌کند، تا یک مرتبه ..... نقل می‌کنند یک قضیه‌ای، قضیه‌ای اتفاق افتاده، می‌گویند یک شخصی آمد پیش ذوالنون مصری، ذوالنون مصری از عرفا و این‌ها بود. گفتش که اسم اعظم می‌خواهم، اسم اعظم به ما تعلیم بده. گفت:

اسم اعظم می خواهی چه کار کنی؟ گفت: اسم اعظم را می خواهم بخوانم رفع گرفتاری ها بشود، ظلم از مظلوم برداشته بشود، هر ظالمی را نمی دانم چپ کنیم، راست کنیم نمی دانم فرض بکنید که خلاصه چه بکنیم. این هم گفت حالا برو، هرچه اصرار کرد، یک روز به او گفت خب حالا فردا بیا. من فردا این مسئله را به شما [می گویم]، فردا رفت گفت این جعبه را بردار ببر فلان شهر، برسان به دست فلان شخص، این هم آدرش اینجا.

شخص بلند شد جعبه را برداشت و برد آنجا، حالا تو راه می رود ببینیم این جعبه چه چیز است [که] این به من می گوید [ببر؟] سبک است خیلی چیز سنگینی نیست، یک خورده رفت گفت نه! نمی شود انسان خیانت در امانت نمی تواند بکند، دوباره یک خورده رفت گفت خب حالا یواشکی درش را باز می کنیم این هم مثلاً قفل و بست و این چیزها نداشت بعد باز یک دفعه نفسش گفت، نکند این عمل خلاف تلقی بشود، بعد چیز بکند. باز رفت جلو، بالأخره بعد از یکی دو ساعت دید یک تکان هایی می خورد توی این جعبه، گفت ببینم این چیست؟ این چیست که این جعبه مثلاً یک چیز مهمی است و فلان، گفت حالا باز می کنم او که نگفت به ما باز نکن، گفت نه حالا باز کنیم، باز کرد یک موش درآمد پرید از تو جعبه در رفت، گفت ا من را فرستاده یک موش ببرم بدهم؟ موش ببرم بدهم به فلان جا؟ برگشت پیش ذوالنون و خیلی عصبانی بود! من را مسخره کردی؟ موش می دهی به من تو جعبه ببرم؟ تا آمد حرف بزند ذوالنون که خب این داشت می دید قضیه را گفت تو در حفظ یک جعبه نتوانستی خودت را نگه داری چطور می توانی اسم اعظمی را که به تو می دهم نگه داری؟ تو یک جعبه نتوانستی نگه داری و ببری سر جا، آن وقت می خواهی من به تو اسم اعظم بدهم آن وقت با آن هر کاری دلت می خواهد بکنی؟

شروع می کند چه؟ انسان به تأویل و توجیه کردن و بعد چه می شود؟ آن عمل را انجام نمی دهد انجام نداد ماند، همین جا ماندی. چقدر خوب است انسان صاف باشد. می گویند آقا این کار را بکن خیلی صاف، صاف برود بکند، هی این طرفش کند آن طرفش کند بالا کند پایین کند یک جوری محمل در بیاورد سوراخ سمبه از آن بکشد بیرون، قانون بیاورد، تبصره بیاورد ها؟ خب ضررش را کی می برد؟ ضررش را خودش می برد. هر چیزی هم که می گویند که آن چیز موافق با طبع نیست گاهی اوقات مخالف با نفس است می گویند آقا در فلان مجلس شرکت کن، این با نفسش مخالف است نمی خواهد شرکت کند شروع می کند یک چیز کردن، یک راهی، هان! نفس شروع می کند چرخیدن، شرکت کن خب برو بکن دیگر، برو بکن خودت را از این نفس نجات بده چرا هی خودت را اذیت می کنی؟ آن کسی که می آید این کار را می کند خودش را اذیت می کند، فکرش را اذیت می کند، نفسش را اذیت می کند اوقاتش را همه را می گیرد تبعات به وجود می آورد. آقا در این مجلس برو شرکت کن، خب این دلش نمی خواهد شرکت کند، شروع می کند گشتن چرخیدن

بینم ها؟ کجا این یک روزنه‌ای می‌تواند باز بشود از همان جا ما بتوانیم یک تبصره بگذاریم این وسط قضیه، آقا من شرکت می‌کنم در این مجلس حالم گرفته می‌شود اجازه می‌فرمایید نکنم؟ آقا من شرکت می‌کنم در این مجلس حالم تا اینکه خودم یک مجلس دیگری داشته باشم بهتر است، اجازه می‌فرمایید یک مجلس دیگری داشته باشیم؟ آقا بعضی‌ها هستند نمی‌توانند فرض کنید که بیایند، اجازه می‌دهید مثلاً شما، خودشان آنجا یک جلسه‌ای داشته باشند؟ آقا بعضی‌ها هستند حالشان این طور است، آقا بعضی‌ها هستند حالشان آن طور است، بعضی‌ها هستند راستند، بعضی‌ها هستند چپند، بعضی‌ها هستند بالا هستند، ها؟ این چه چیز است؟ این‌ها همش معطلی است این‌ها همش معطلی است.

این دوره‌ها را ما گذرانیم در زمان مرحوم آقا گفته می‌شد آقا این کار را بکنید ما می‌چرخانیم آن طرفش می‌کردیم این طرف می‌کردیم بالا می‌کردیم پایین می‌کردیم آدم خب است راست باشد دیگر، اینی که گفته می‌شود این کار انجام بشود اینکه نفعش را نه به من می‌دهند نه به کس دیگر می‌دهند، چیزی گیر کسی که نمی‌آید این يك نفعی است که به خود آن شخص می‌رسد حالا اگر آمد و این مطلب را قبول کرد نفع را برده اگر [نکرد]، نبرده، هیچ‌آبی از آب تکان نمی‌خورد هیچ مسئله‌ای اتفاق نمی‌افتد خدا هم سر جایش نشسته، نه اینکه حالا تصور بشود ما این کار را نکنیم دیگر دم و دستگاه خدا کساد شده آقا دیگر، نخیر آقا، دم و دستگاه خدا کساد نمی‌شود، نه دم و دستگاه شیطان کساد می‌شود نه آن دستگاه خدا، هر دو، هر دو، مشتری دارند ما خودمان را کجا بگذاریم هیچ وقت دلان برای شیطان نسوزد ها شیطان دارد مشتری زیاد دارد برای خدا هم دلان نسوزد خدا هم دارد در آیه شریفه داریم "یستبدل قوما بها لیسوبها کافرین"<sup>۱</sup> «اگر بخواهید شما این عمل را انجام بدهید خدا يك قوم دیگری را می‌آورد که آن‌ها افراد مؤمنی هستند، اگر بخواهید خلاصه مخالفت کنید آن طرف قضیه هستند، صاف می‌گیرند مسئله را، می‌گیرند تا آخر و به مطلوب هم می‌رسند مطلب را پیگیری می‌کنند و عمل می‌کنند و به آن نهایت قضیه هم می‌رسند «لیسوا بها کافرین» خدا عوض می‌کند به جای این‌ها عده‌ای دیگری را می‌آورد.

ما نباید در کارمان در فعلمان، پیچ نباید بیندازیم در قضیه، پیچ نیندازیم آنچه که هست انجام بشود برود جلو. خب نفعش و آن مطلوب برای خود آن شخص می‌رسد. این را می‌گویند رجاء، رجاء و امید و انتظار، انتظار فرج، این‌ها همه به یک معناست لذا امام زمان ... اینجا داریم آن روایتی که از امام صادق علیه‌السلام است که حضرت فرمود: کسی که انتظار فرج قائم ما را داشته باشد او با اوست، سواء اینکه

<sup>۱</sup> سوره توبه، آیه ۳۹.

ظهور را ادراک کند یا ظهور را ادراک نکند<sup>۱</sup> این همان معنائیست که بنده عرض کردم. کسی که انتظار ظهور امام زمان را دارد انتظار یعنی چه؟ ان شاء الله امام زمان ظهور می کند، نه این طور نیست.

کسی که انتظار ظهور امام زمان را دارد یعنی الآن خود را سرباز امام زمان می پندارد، الآن، الآن خود را مأمور به اوامر امام زمان می بیند آیا ما خجالت نمی کشیم؟ یک مثال می زنم، اگر امام زمان بیاید امشب به یکی از ما بگوید آقا شما از فردا مأمور من هستی در میان مردم و مطالب مرا به مردم ابلاغ کنی یک نفر از میان ما، آیا ما فردا صبحمان با روزهای دیگر فرق نمی کند؟ تا می خواهیم یک خلاف انجام بدهیم ای داد، من امروز مأمور امام زمان هستم مأمور امام زمان که نمی آید خلاف کند می گوئیم یا نمی گوئیم؟ ما از امروز دیگر شدیم نایب امام زمان، ما از امروز دیگر باب شدیم، باب مردم و امام زمان شدیم ما از امروز دیگر وسیله شدیم ما از امروز دیگر محل رفت و آمدیم، مثل اینکه فرض کنید چهارتایی که بودند یکی عثمان بن سعید و یکی هم محمد بن عثمان، حسین بن روح و چهارمی هم کی؟ علی بن محمد سمري، این چهار نفر نایب امام زمان علیه السلام بودند و قبرشان در بغداد است. خوب حالا اگر امام زمان آمد و خواست یکی از ما افراد را بکند نفر پنجم آیا فردا صبح که می شود پیچ رادیو را باز می کنیم موسیقی گوش بدهیم؟ یا خجالت می کشیم از خودمان؟ از خودمان خجالت نمی کشیم؟ آیا می آییم فرض بکنید که می رویم یک غیبت شخص دیگری را بکنیم؟ آیا می آییم وقتمان را به لهو و لعب می گذرانیم؟ آیا می آییم سخن چینی و نمّامی کنیم و و و و چیزهای دیگر. در این موقعیت احساس می کنیم که ما الآن این نیابتی که به ما تفویض شده است این نیابت مقدّس است این نیابت ارزشمند است من اگر الآن این کار را انجام بدهم شب بروم پیش امام زمان که دستورهای فردا را بگیرم، امام زمان چه نگاهی به من می اندازد؟ باید یک جوری بروم پیش حضرت که سرم را بالا نگه دارم پایین نگه ندارم دیگر، انتظار فرج یعنی این، یعنی انسان خودش را در یک موقعیتی بیابد که در آن موقعیت امام زمان حاضر است. آن وقت در یک همچین وضعیتی قطعاً انسان با امام زمان محشور است یعنی صددرصد با امام زمان معیت دارد می خواهد ظهور حضرت را درک بکند می خواهد ظهور حضرت را درک نکند هیچ تفاوتی ندارد.

لذا امام صادق می فرماید: «سواءٌ أدرك الظهور أو لو يدرك» چه به ظهور برسد چه به ظهور نرسد.<sup>۲</sup> و این همان معنائیست که مرحوم آقا و آقای حداد می فرمودند که انسان نباید به دنبال ظهور باشد. انسان باید به دنبال وصول به باطن باشد این همان معنا است حالا دیدید چقدر معنای منطقی است؟ اینکه می فرمایند: انسان نباید بدنبال ظهور باشد یعنی ظهور يك امر ظاهر است يك امری است که نفس می طلبد، حالا ببینیم این امام زمان

<sup>۱</sup> پیدا نشد

<sup>۲</sup>

می آید چه می شود؟ آه می زند شمشیر شق رق تق یکی را از این طرف می زند یکی را از آن طرف چیز می کند کشور را دو نصف می کند سرزمین را نمیدانم چهار قسمت می کند و یک عدّه را در دریا می ریزد يك عدّه را به چاه! ببینیم ما چه می شود؟ چرا به دنبال این هستیم؟ چرا به دنبال ظهور امام زمان در دل خود نیستیم؟ که امام زمان بیاید در دل ما ظهور کند ما چه کار داریم به اینکه حالا امام زمان می آید با امریکا چه کار می کند؟ شاید بیاید اتفاقاً سازش هم بکنند ما چه هیچی نداریم، این امریکای شیطان بزرگ نه! شاید افرادش مردمش حالا ما به دولتش کار نداریم که حالا آن دولتش، دولت خلاف هست و دولت ظالم است و چه هست مردمش مثل مردم عادی اند دیگر، بالأخره آن ها هم بشرند آن ها هم فطرت دارند، آن ها هم وجدان دارند آن ها هم عقل دارند آن ها هم صداقت دارند آن ها دارند حالا این همه افراد خوب هستند افرادی خوب ولی حالا امریکایی هستند این دلیل نیست که حالا هر کسی امریکایی شد يك مهر شیطان چنان بر پیشانی اش بخورد که امام زمان هم نتواند آن را بکند، نخیر! نه! یا اینکه فرض کنید که چین یا افریقا یا انگلیس استرالیا، همه، چه، فرانسه، همه ی این ها افراد خوب دارند افراد بد هم دارند حالا ما مردم ایران صددرصد همه سلمان فارسی هستیم؟ ما همه ابوذر غفاری هستیم؟ که حالا داریم به دیگران ایراد می گیریم، آنجا این هستند آنجا این هستند! گفت یا فرمود، دوباره ما گفتیم گفت، یادتان می آید آقا فرمودند فرمود، حافظ را بگویند فرمود:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان \*\*\* تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

کسی از احوالات کسی دیگر خبر ندارد اما وقتی که تجربه می آید به میان آن وقت معلوم می شود که چه خبر است؟ این باطن چیست؟

ظاهرش چون گور کافر پر خلل \*\*\* باطنش قهر خدای عزوجل

ظاهرش چون بوذر و سلمان بود \*\*\* باطنش همچون ابوسفیان بود

خب از باطن کسی خبر ندارد نگاه می کنی به چقدر آدم نورانی! چه قدر آدم...! نه! وقتی که در موقعیت مناسب قرار بگیری و ببیند مطالب با نفسانیاتش دارد مخالف می شود و با منافعش درگیر است، حاضر است تمام فجایع را انجام بدهد برای اینکه به کرسی بنشیند تمام جنایات را حاضر است انجام بدهد برای اینکه از حرفش عدول نکند چرا؟ چون نفس طلوع کرده، نفس طلوع کرده و نمی گذارد دیگر این زمین باشد من اگر زمین بخورم کار تمام است، نه بابا کجا کار تمام است تو هم مثل یکی از سایر افراد؟ چه فرقی می کند؟ خب حالا زمین خوردیم چه شد؟ ما خیال می کردیم که این مرحوم آقا، دیگر قضیه آخر قضیه است و عارف کذا و فلان و اگر مرحوم آقا برود دیگر راه خدا بسته است و عرفان درش تخته است، دیدیم نه آقا! مرحوم آقا از دنیا رفت و همان خدا سر جایش است و راه خدا سر جایش است و مکتب سر جایش است هر کسی می خواهد می آید

و هر کسی نمی خواهد نمی آید هیچ تکان نخورد.

اگر یادتان باشد ما شب سوم، شما رفقا نمی دانم بعضی هاتان بودید یا نه؟ در مشهد من برای رفقا صحبت می کردم گفتم بابا! مرحوم آقا رفته زیر خاک. خدا که نرفته دیگر تو خاک، خدا سر جایش است، خیلی رفقا ناراحت بودند دیگر و خیال می کردند که دیگر مسئله تمام است دیگر مسئله همش .....، نه بابا تمام [نیست]، این قدر افراد مثل آقا آمدند این قدر افراد خواهند آمد بعضی ها هستند هم چنین یک غلوهایی می کنند که آدم هم چنین خیلی خوشش نمی آید مثل مرحوم آقا نه آمده است نه کسی خواهد آمد، گفتم از کجا معلوم است نیامدند و نخواهد آمد تو علم غیب داری که می گویی نمی شود؟ چرا نمی شود؟ می شود، کی گفته؟ انسان باید درست فکر کند مرحوم پدر ما شخص بزرگی بود از همه ی شما، بنده هم به ایشان نزدیک تر بودم اصلاً پسرش بودم نه از نظر معنوی، از نظر معنوی شما نزدیک ترید، از نظر ظاهر خب بنده پسرشان هستم، و مرحوم [آقا] شخص بزرگی بود ولی بود، شخص باقی بود مراتب فنا را طی کرده بود، بنده به این مسئله اعتراف دارم و خیلی ما بخواهیم هنر بکنیم در آن مسیر تا جایی که عقلمان می کشد بخواهیم برویم، خیلی بخواهیم هنر کنیم ولی در عین حال هم چنین هم نیستیم که بگوییم کسی مثل ایشان نخواهد آمد نخیر! شاید بیاید بهتر هم بیاید، کی گفته یک هم چنین چیزی؟ نه! یک هم چنین چیزی [نیست] چرا جمود داشته باشیم؟ چرا احساسی به قضیه نگاه کنیم؟

همه ی افراد می دانند بنده مرحوم پدرم را از همه ی علمای زمان اعلم می دانستم و اعلم هم می دانم این را به رفقای خودم در همان زمان سابق هم گفتم و دلیل هم داشتم یعنی احساسی قضیه نبود، هم در مسائل فلسفی هم در مسائل عرفان نظری و هم در مسائل فقهی و نسبت به مسائل و تفسیر قرآن و این چیزها، بالأخره خب ما خودمان هم که برآنی نبودیم بالأخره خودمان هم اهل کاریم دیگر، بالأخره متوجه ایم. خب من با افراد متعددی صحبت کردم با افراد متعددی حشر و نشر داشتم با افرادی که ادعاهایی می کنند و این مقداری که من برای رفقا گفتم یک پنجم آنچه را که در دلم هست و ارتباطاتم، نگفتم هنوز به رفقا، کسی اطلاع هم ندارد، خب وقتی که می رفتیم پیش یک هم چنین مردی، می دیدیم این با بقیه تفاوت دارد و تفاوتش هم ما بین بُعد المشرقین است از [مشرق تا] مغرب، این ها را همه را ما قبول داریم ولی باز در عین حال انسان باید چه فکر کند؟ درست باید فکر کند. اینی که مثل مرحوم آقا کسی نخواهد آمد نخیر، شاید آمدند هزارتا هم شاید بیایند، اگر قرار بر این است که خدا دست انسان را بگیرد، خدا هم می آید می گیرد، این چه استبعا دی دارد که این مطلب فقط انحصار داشته باشد؟ این عجز خدا را می رساند در ایصال به آن مراتب کمالیه ای که خداوند برای بندگانش مقرر کرده، خدا عاجز است؟ خدا هم که عاجز نیست.

نبایستی که مسئله به این کیفیت [و] به این نحو باشد خب ما خیال می کردیم که مرحوم آقا که می روند

دیگر مسئله تمام است، دیدیم نه! ایشان رفتن و آبی هم از آب تکان نخورد همان هدایت همان تربیت، همان نور همان ادراک همان بینش همان بصیرت همان باز شدن راه، خودتان دارید می‌بینید دیگر، خودتان دارید احساس می‌کنید دیگر، افرادی که نه آقا را دیدند و نه اسم آقا را شنیده بودند نه مرحوم آقا، نه مکتب آقا، اصلاً ما می‌بینیم این‌ها می‌آیند حرکت می‌کنند، جلو می‌روند به مراتبی می‌رسند به مفاهیمی اطلاع پیدا می‌کنند که ما عقلمان هم خبر ندارد این مال چیست؟ بخاطر اینست که آن حقیقت زنده است و آن حقیقت متکی به آقا نبود آن حقیقت متکی به امام زمان علیه‌السلام و ارواحنا فداه است و آن مقام ولایت در همه‌ی احوال خودش مفتوح الابواب است و خودش فاتح السبل و فاتح الطریق است و آن می‌آید در هر برهه‌ای خب البته در ظهورات مختلف در مظاهر مختلف خب می‌آید آن‌ها به اصطلاح کار انجام می‌دهد این یک مسئله .... ما باید فکرمان را تصحیح کنیم باید فکرمان را درست کنیم این معنا همان معناییست که بزرگان پیگیر این معنا بودند خیلی‌ها بودند و خیلی مکاتب بود و هر کدام از این مکاتب مطالبی ارائه می‌کرد آن مطلبی که این طریقه و این سلسله و این روش و این منش آمد ارائه داد عبارتست از وجود و تحقق حق در همه‌ی مراتب و در همه‌ی زمینه‌ها سواء اینکه مظهري برای او وجود داشته باشد یا نداشته باشد این اصل و اساس مکتب مرحوم آقا و مکتب عرفان است این است قضیه، کسی که این مطلب را دریابد این با امام زمان است این با خداست این با پیغمبر است این با امیرالمؤمنین است کسی که به این مسئله [برسد]، هی منتظر یک مسئله‌ی ظاهر نبودن هی منتظر یک پدیده نشدن، هی منتظر یک قضیه نبودن، یک مسئله‌ای یک ظهوری یک مظهري پیدا بشود و انسان به آن گرایش پیدا نکند. آنچه می‌خواهی در وجود خودت بطلب، آنچه می‌خواهی در نفس خودت جستجو کن نه اینکه خودت را کنار گذاشتی و داری هی به دنبال مظاهر دیگری می‌روی، این جدا کردن خود است از واقعیات چرا؟ چون وجود هر انسانی به واسطه‌ی ربط خود انسان با آن مبدأ قوام دارد و هستی دارد آن ربط را ما کنار گذاشتیم هی داریم دنبال این و آن می‌گردیم، آن ربط، آن ربط چه ربطی است؟ ربط انسان با امام خودش، ربط انسان با امام زمان خودش، ربط انسان با این وسیله‌ای که آن وسیله، وسیله‌ی فیض و واسطه‌ی برای خیر است این مسئله را ما فراموش کردیم این مسئله را ما سست گرفتیم، به این مسئله آن توجه کافی را نکردیم لذا در همین مراتب پایین، در همین مراتب دانی از نقطه‌ی نظر سیر و از نقطه‌ی نظر فکر باقی ماندیم.

ان شاء الله امیدواریم که خداوند متعال بیش از پیش لطف خودش را شامل حال ما بگرداند و ما را عارف و بصیر به ولی خود امام زمان علیه‌السلام قرار دهد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد